درس دوم

رابطه ی فلسفه و علوم انساني

 **علوم انسانی در رشته های مختلف بسته به این که چه تصوری از انسان داشته باشند ، با هم تفاوت دارند ، دانش مندان علوم انسانی در باره حقیقت و ماهیت انسان عقایدی دارند که اثبات آن از را تجربه امکان پذیر نیست ( مادی و یا غیر مادی بودن وجود انسان )**

 **در حقیقت همین عقاید اساس و شالوده نظریات علمی در رشته های مختلف علوم انسانی است**

 **کار فلسفه بررسی این عقاید و استحکام شالوده های علوم انسانی است**

 رابطه ی فلسفه با روانشناسي :

**تعريف روانشناسي**:روان شناسي علمي است كه درآن ، حالات رواني و رفتاري آدمي بررسي مي شود

دو مسئله اي كه فلسفه را با روان شناسي ارتباط مي دهد عبارتند از:

1 - **مسئله ي روح** : بعضي از روان شناسان پيرو فلاسفه اي هستند كه انسان را صاحب يك روح غير مادي مي دانند اينها نظرياتشان با روان شناسان ديگر كه پيرو فلاسفه ي ديگر هستند فرق مي كند.

2\_**شناخت يا معرفت**: مسئله ي شناخت يا معرفت با اينكه از بحث هاي مهم فلسفه است يكي از افعال رواني انسان است و در روان شناسي هم مطرح مي شود.

**رابطه فلسفه با جامعه شناسي**

**تعريف جامعه**: جامعه عبارت است از اجتماع گسترده ي از مردم با عقايد و سنت ها و منافع مشترك که براي رسيدن به هدف مشترك خود آگاهانه با هم همکاری دارند .

**دو مسئله اي كه فلسفه را با جامعه شناسي ارتباط مي دهدعبارت اند از:**

1. **اصالت فرد و اصالت جامعه**: درجامعه شناسي اينكه فرد افراد جامعه اصالت دارند يا اينكه جامعه وجودي مستقل و اصيل جدای از افراد آن دارد در جامعه شناسي مطرح است و اين بحث خود به خود يك بحث فلسفي است.
2. **انسان و پايگاه طبقاتي او** :بعضي از فلاسفه معتقدند كه انسان آزاد است و پيرو نظام طبقاتي نيست بعضی فلاسفه ي ديگر اعتقاد دارند كه انسان تابع پايگاه طبقاتي خود است و نمي تواند از طبقه ي خود فراتر رود جامعه شناساني كه پيرو هر گروه اين فلاسفه باشند نظريه هايشان در اين بحث روانشناسي فرق مي كند و آزاد بودن انسان يا تابع شرايط پايگاه طبقاتي خود بودند يك بحث فلسفي است.

**اعتقاد مکتب مارکسیسم در باره انسان و پایگاه طبقاتی او**

1. هر فرد بسته به این کهدر کدام یک از طبقات اقتصادی جامعه قرار دارد و یا در کدام دوره زندگی می کند ، دارای فرهنگ ، ارزش ها و آرمان های خاص است.
2. در این مکتب انسان همانند یک قطعه موم فرض شده استکه در دست شرایط اقتصادیو اجتماعی زمانه خود شکل می گیرد .

 **اعتقاد فیلسوفان الهی در مقابل مکتب مارکسیسم**

1. انسان دارای روح غیر مادی و مطابق فطرت الهی خود ،صاحب اراده آزاد است .
2. این انسان می تواند خود را از قید و بند پایگاه طبقاتی رها سازد و با ارزیابی اندیشه ها در ترازویعقل ، برای خود فرهنگ خاصی را انتخاب کند.

رابطه ي فلسفه وعلم سياست (حكومت داري):

اينكه حكومت چيست و حق چه كسي است نياز به تبيين عقلاني دارد و مربوط به حوزه ي **فلسفه ي علم سياست** است.

**نظر ماركسيسم در مورد حكومت :**

اين مكتب اعتقاد دارد كه حكومت حق طبقه ي پرولتاريا(كارگر) است و هر چه كارگران بگويندمشروعيت سياسي دارند.

**(نظر جامعه شناسان غربي در مورد حكومت (دموكراسي يا مردم سالاری):**

حكومت متعلق به اكثريت مردم جامعه است و اقليت بايد تابع اكثريت باشد .

**نظر اسلام در مورد حكومت :**

در اسلام حكومت از آن خداست و كسي مشروعيت سياسي (ولايت) پيدا مي كند كه حكم خدا را بيان مي كند .

**حكومت ديكتاتوري يا استبدادي:**

در اين نوع حكومت فرد ديكتاتور به عنوان حاكم هر چه بگويد يا بخواهد بايد اجرا شود.

رابطه ي فلسفه و علم اخلاق :

**در علم اخلاق مسائل زير مطرح مي شود:**

 الف: چه كاري خوب و چه كاري بد است.

 ب:چه كاري را بايد وچه كاري را نبايد انجام داد.

 ج:ارزش هاي اخلاقي نسبي هستند تابع فرد هستند يا تابع جامعه

پاسخ گوئي به اين سوال ها نياز به يك مبناي اخلاقي داردكه جاي بحث آن در **فلسفه ي علم اخلاق** است. از آنجا که فیلسوفان استدلال می کنند که چه چیز خوب و چه چیز بد است ، سعی دارند در فلسفه علم اخلاق یک شالوده و مبنای عقلانی پیدا کنند .

رابطه ي فلسفه و هنر:

 اينكه چه چيزي زيبا و چه چيزي زشت است يا اينكه بشر حقيقت زيبايي را مي فهمد يا نه ویا اینکه ماهیت زیبایی چیست و یا فرق یک هنر مند با دیگران چیست .

 همه این سوالات محتاج به تبيين عقلاني است و جاي طرح آن در **فلسفه ي هنر** است

رابطه ي فلسفه و علم حقوق:

**مسائل زير در علم حقوق مطرح است:**

الف:جرم چيست؟

ب:چه كسي بايد براي مجازات مجرمان قانون وضع كند.

ج: چرا مجرمين بايد مجازات شوند

اگر فیلسوفی انسان را صاحب اراده آزاد بداند ، خود انسان را مجرم و مقصر خواهد دانست و بر عکس اگر فیلسوفی انسان را مجبور و تابع شرایط اجتماعی و اقتصادی بداند نظرش در باره جرم و مجرم فرق خواهد داشت.

تمام اين مسائل نياز به تبيين عقلاني دارد و جاي طرح آن در **فلسفه ي علم حقوق** است.